

حکایت بهلول و جمع دیوانگان

۶ تیر ۱۳۹۳ ساعت ۱۳:۱۲

بهلول گرفت : اولین دیوانه خودم هستم و با اشاره دست به سمت مادر جعفر برمکی گفت این دومین دیوانه هست

حکایت های شیرین و پند آموز بهلول عاقل ترین دیوانه

هارون الرشید به همراه مهمانانش عیسی بن جعفر برمکی و مادر جعفر برمکی در قصر نشسته بود و حوصله اش سر رفته بود

از سربازان خواست بهلول را بیاورند تا آنها را بخنداند

سربازان رفتند و بهلول را از میان کودکان شهر گرفته و نزد خلیفه آوردند

هارون الرشید به بهلول امر کرد چند دیوانه برای ما بشمار

بهلول گرفت : اولین دیوانه خودم هستم و با اشاره دست به سمت مادر جعفر برمکی گفت این دومین دیوانه هست

عیسی با حالتی عصبی فریاد زد : وای بر تو برای مادر جعفر چنین حرفی می زنی ؟

بهلول خندید و گفت : صاحب اراده سومین دیوانه هست

هارون از کوره در رفت و فریاد زد :

این دیوانه را از قصر بیرون کنید آبرویمان را برد

بهلول در حالی که روی زمین کشیده می شد گفت : تو هم چهارمی هست هارون !

آدرس مطلب :

<https://www.cafetari.kh.com/news/21863/ديوانگان-جمع-پهلوال-حكايت/21863>